

جنبش عدم تعهد در جهان سوم

پیدایی "عدم تعهد" در روابط بین المللی پدیده ایست تازه . این جنبش به دنبال پیدایی پدیده "بیطرفی" بوجود آمده است . اما بایستی ذکر شود که همانند سلف خود نیست ، زیرا که بین ایندو پدیده تفاوت های در خورتوجهی وجود دارد . تا جنگ جهانی دوم در پهنه سیاست های قدرتی بین المللی ، دول بیطرف از ورود در اتحادیه ها اجتناب می ورزیدند و با استقرار "سیستم دو قطبی" ، چه بیطرفها و چه غیر متعهد ها از افزودن قدرت خود بر قدرت هریک از قطبها امساک داشته اند . هر چند که بیطرفی به مثابه سیاستی سنتی شناخته می شود که معدودی از کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه مثل سوئد و برمه تحت شرایط جنگ سرد و حتی پس از اتمام این جنگ آنرا اتخسناذ کردند ، امروزه تعداد در خورتوجهی از کشورهای جهان سوم سیاست عدم تعهد را پی می گیرند .

قبل از هر چیز بایستی اشاره شود که هر دوی سیاست های یاد شده توسط کشورهای بکار بسته می شوند که هرگز دارای قدرت درجه اول به مفهوم جهانی نبوده و نیستند . در نگرش اول هر دوی آنها واکنش های تنگاتنگ در هم با فتهای بنظر می رسند که در قبال عوامل

خارجی و شرایط داخلی نشان داده می‌شوند. اما امروزه هم عوامل داخلی و هم شرایط داخلی دولی که این سیاستها را پدید می‌آورند، در مقایسه با شرایط موجود در قبال از جنگ جهانی دوم متفاوتند. عوامل خارجی آنها با ظهور دوا بر قدرت مسلط و متبلور شدن روابط آنها با اقمارشان و در عین حال با ظهور برخی پدیده‌های بین‌المللی از قبیل فروپاشی امپراتوریهای مستعمراتی، شکل‌بندی استعمار نو، تلاش برای ایجاد و تحکیم وابستگی و شکوفائی نهضت‌های رهایی بخش ملی، به‌طور عینی تغییر یافته است. شرایط داخلی آنها نیز با بسیاری از امور و مسائل که به‌ناگه از آنجا برآمده است، مواجه گردیده است. کنش متقابل موجود بین عوامل داخلی و خارجی، حتی مهم‌تر از خود هر کدام از این عوامل بشمار می‌رود. از این‌سوی علقه‌های بسیار ظریف و حساسی وجود دارند که از این بی‌ورعایتی آنها برای حفظ صلح جهانی اهمیت حیاتی دارد.

بنظر می‌رسد عدم تعهدی پیچیده‌تر و در عین حال عملی‌تر از بی‌طرفی است. از یک سو عدم تعهد می‌کوشد موقعیتی فراهم سازد که غیرمتعهدها با بهره‌گیری از امتیازات بی‌طرفی در جهت حفظ حقوق و منافع خودشان در پهنه جهانی، بتوانند نقش مثبتی ایفا کنند. از سوی دیگر با در نظر گرفتن گسترش چشمگیر ارتباطات و روابط متقابل در هم تنیده شده بین ملت‌ها، شانس کمتری برای رعایت بی‌طرفی سنتی و با چهره منفی آن وجود دارد. "... هندوستان نشان داده که عدم تعهد نه تنها حاکمیت را تضمین می‌کند، بلکه امتیازات برخوردار از کمک خارجی را هم از کشور سلب نمی‌کند" (ادواردز، ۱۹۶۲، ص ۱۱۵-۱۱۴). و از آنروست که وزیر خارجه نپال اظهار می‌دارد: "... عدم تعهد لزوماً "به معنی بی‌طرفی نیست. بلکه عبارتست از راهی مستقل با حفظ روابط دوستانه با کلیه ملل، و کوششی است به خاطر دستیابی به جنبه‌های مثبت و کمک آنها در انجام تکلیف ملت - سازی در کشورهای در حال توسعه. بنا بر این عدم تعهد نه تنها

جنبه منفی ندارد، بلکه حاوی اصلی مثبت است" (خاطری، ۱۹۶۴، ص. ۱۱۵). و با زانجهت است که کنت کا ژوندا می نویسد: "سیاست اعلام شده کشور من، زامبیا، اینستکه این کشوریکی از غیرمتعهدهاست. این بدان معنی نیست که ما میل وشوق به منزوی شدن از بقیه دنیا را داریم، همچنین بدان معنی نیست که ما سیاست بیطرفی را بکار می بندیم. معنی آن اینستکه آرزو داریم در ارزیابی خود از امور و کهرکا روزندگی ما اثر می گذارند و گذاشته اند، مختاروقا درباشیم که بدون تاءثر از ایده ثولوژیهای هرملت یا هر بلوکی ارزیابی و برآورد خود را بعمل آوریم. بادست یابی به چنین مقامی آزاد خواهیم بود که بدون واهمه داشتن از اینکه بگویند آنچه ما انجام داده ایم به ملاحظه مطالبی خارج از خود قضیه بوده، کمک خود به نیک بختی بشریت بطور عام را به انجام برسانیم" (بورتون و سایرین، ۱۹۶۶، ص. ۹۰).

عدم تعهدنه تنها می کوشد روابط بین المللی کشورهای کوچک یا از نظر نظما می ضعیف را سروسامان بخشد، بلکه برای تنظیم روابط بین آنها پایه های جدیدی عرضه می دارد. اهمیت عمده آن از این امر ناشی می شود که این کشورها تمایلاتی جهت به نظام کشیدن روابط اقتصادی خود نشان داده و می خواهند هماهنگیهای بین فعالیتهای اقتصادی خود بوجود آورند. اما تا به حال، چنین خواستی از صورت یک میل یا آرزو فراتر نرفته است. هم از این روست که بین نظریات سنگویان قطبهای قدرت تفاوتهائی بچشم می خورد. برای مثال می توان این دو نظریه را مورد توجه قرار داد. نیرزه، رئیس جمهور تانزانیا می گوید: "... من معتقدم ما می توانیم وضعی بوجود آوریم که مردم ما بفهمند از ادیشان بستگی به همکاری با دیگر دول فقیر دارد" (نیرزه، ۱۹۷۰، ص. ۱۱۰). در صورتیکه مرکز تحقیق سیاست خارجی واشنگتن می گوید: "... آنچه مهم است عبارتست از تاثیر دول جدید بر روی منافع ملی ما، مسائل دیگر آنها کسلا" در

درجه دوم اهمیت قرار دارد" (لارنس، ۱۹۶۲، ص. ۷۹). پس برای دول نواستقلال در اینکه مردمشان به آزادی سیاسی دست یابند و به مرحله خودتصمیم گیری برسند، و نیز قدرتی بدست آورند که بتوانند بیابا کلنیالیسم و بهره‌کشی حکومت‌های سلطه‌گرا ز آنها به مخالفت برخیزند، هنوز شانس وجود دارد که با درپیش گرفتن سیاست عدم تعهد می‌توان بدان نائل آمد.

با چنین نگرشی بر صحنه جهان و طرز تفکر در باره آن، پس از پیدایی و تبلور یافتن سیستم روابط بین‌المللی تازه، دول آسیائی - آفریقائی به سال ۱۹۵۵ در کنفرانس باندونگ اهداف عدم تعهد را طرح می‌کنند. "... کشورهای غیرمتعهد شرکت‌کننده در این کنفرانس خواهان تشکیل بلوک تازه‌ای نیستند و نمی‌توانند بلوکی را بوجود آورند. آنها از مصیبت قلب‌آرزو می‌کنند با هر حکومتی که خواستار مدرساندن به تقویت اعتماد و صلح در جهان باشد همکاری کنند...

شرکت‌کنندگان در این کنفرانس ملاحظه می‌کنند که تحت شرایط جدید، موجودیت و فعالیت‌های کشورهای غیرمتعهد به خاطر حفظ صلح یکی از مهمترین عوامل ابقاء صلح جهانی است.

شرکت‌کنندگان در این کنفرانس ملاحظه می‌کنند که کشورهای غیرمتعهد لزوماً "در حل مسائل برجسته بین‌المللی با پای بنندی به صلح و امنیت جهان با یستی مشارکت داشته‌باشند، چون هیچ‌یک از آنها نمی‌توانند تحت تاثیر این مسائل نبوده و بی‌تفاوت با قسری بمانند.

آنها ملاحظه می‌کنند که توسعه بیشتر عدم تعهد در جهان، یگانه جایگزین ممکن و صرف نظرناکردنی برای سیاست تقسیم کلی دنیا به دو بلوک و تعمیق سیاست‌های جنگ سرد است. کشورهای غیرمتعهد کلیه خلق‌ها را که به خاطر استقلال خود و برقراری تساوی می‌رزمنند تشویق کرده و مورد حمایت قرار می‌دهند" (اوگلی، ۱۹۷۰، ص. ص).

۱۹۲ - ۱۹۱).

بررسی اینگونه نظریات روشن می‌سازد که عدم تعهد سیاسی است بر اساس توازن قدرت که در تکاپوی جانبداری از صلح جهانی و امنیت ملت‌هاست. تحت چنین شرایطی عدم تعهد تا جای ممکن می‌کوشد برخی از تسهیلات را جهت توسعه اقتصادی و استقلال سیاسی کشورهای کم‌رشد فراهم آورد. لذا می‌توان نتیجه گرفت سیاستی است محافظه‌کارانه. زیرا که نمی‌خواهد بر علیه وضع موجود سیستم بین‌المللی کنونی، اقدامی بعمل آورد. به همان دلیل سیاست واقع‌گرایانه‌ای هم هست. چون که به توانایی‌های قدرتهای مستقر واقف بوده و موقعیت ملل کوچک کم‌رشد را نیز درمی‌یابد. جریان این سیاست‌ها "آشکار می‌سازد که کلیه غیرمتعهدها به خوبی نیازمندی‌ها و امکانات خود را شناخته و کاملاً بدانها آگاهند. از اینروست که آنها از صلح و هرآن چیزی که آن را پاس‌بدارد، حمایت می‌کنند. و باز بدان جهت است که محقق هندی می‌گوید: "... بزرگترین ویژگی عدم تعهد شاید در این واقعیت نهفته‌باشد که بیا نگر آرزوی دول آسیائی و افریقائی جهت مشارکت در توازن و قدرت بر مبنای حق خود آنهاست" (محموظ الرحمان، ۱۹۶۹، ص. ۹۴).

برای شناخت جامع‌تر عدم تعهد، تنها آشنائی با ماهیت و ویژگی‌های این پدیده بسنده نمی‌نماید، تصویرگری روند فعالیت آن نیز ضروری است. عدم تعهد در آغاز نیمه دوم سده حاضر مطرح شد. نخست دارای حوزه محدودی بود و فعالیت‌های خود را با گردهم‌آییها و کنفرانس‌های هرازچندگاه کشورهای آسیائی - افریقائی آغاز کرد. اما پس از ۱۹۶۲ که کنفرانس اقتصادی قاهره برگزار شد، عدم تعهد توانست با جلب هرچه بیشتر حکومت‌های آمریکای لاتین برای همکاری با کشورهای آسیائی - افریقائی، ابعادی جهانی پیدا کند. بنابراین برخی از تحقیقات چنین نتایجی را بدست آورده‌اند: "... عدم تعهد بکرو دست نخورده باقی ماند، چون عدم کفایت

مبانی و اصول بیطرفی است که موجبات سیرا عتلائی سریع جنبش کشورهای آسیائی - افریقائی را فراهم آورده است: طلوع دردهلی، کله‌ظهر در باندونگ، گرگ و میش غروب در کلمبو و افتادن سیاه‌هی در الجزایر که در آن شب، سپاهیان جهالت مورد تعقیب قرار می‌گیرند" (چوپرا، ۱۹۷۱، ص ۲۴). با اینکه بخش اول چنین تشبیهی چندان دور از واقعیت نیست، بخش آخری خیلی هم قابل قبول بنظر نمی‌رسد. چون که طی نخستین دهه فعالیت‌های عدم تعهد، نسه تنها این سیاست آغشته به ابهام بود، حتی تعریف روشنی از آن وجود نداشت. ولی در دهه دوم، با برگزاری کنفرانس‌های مهم، فعالیت آن‌ها و ج خود رسید. تعداد شرکت‌کنندگان همچنان رو به افزایش گذاشت، چنانکه از ۲۵ کشور عضو در کنفرانس بلگراد (۱۹۶۱) به ۷۶ کشور عضو در کنفرانس الجزایر (۱۹۶۵) رسید. و در سومین دهه آن (که دهه قبل بود) فعالیت جنبش با برگزاری گردهم‌آیی‌های کشورهای غیر متعهد در راه‌السلام ادامه یافت. وزرای خارجه گردآمده در این گردهم‌آیی‌ها اظهار داشتند: ... ضمن بررسی موقعیت بین‌المللی، شرکت‌کنندگان متوجه شدت یافتن جنگ‌های محلی شدند. آنها ملاحظه کردند که نیروهای کلنیالیستی و استعماری در برافروختن جنگ‌های از این دست و کاربرد زور و تهدید به کاربرد زور بر علی‌سه استقلال، حاکمیت، وحدت و یکپارچگی سرزمینی دول کوچک و متوسط فعالیت‌های از خود نشان می‌دهند. ... آنها از عقیده ایجاد ترتیباتی در سطح مناطق کوچک، منطقه‌ای و "میان منطقه‌ای به‌خاطر انجام همکاری بیشتر بین کشورهای غیر متعهد پیش‌تیبانی کردند" (چوپرا، ۱۹۷۱، ص ۲۸).

پس بدیهی است که در این اواخر عدم تعهدگرایی اجتناب‌ناپذیر و واقع‌گرایانه به سوی همکاری عملی یافته باشد. زیرا که با ملاحظه روابط بین‌المللی حاروبه‌ویژه شکاف تکنولوژیک موجود بین کشورهای پیشرفته و واپس مانده، عدم تعهد تا به امروز در حکم

سیاستی شناخته شده که یگانگانه را ممکن و مفید برای بهره‌برداری از تشکیل اتحادیه‌ها بین کشورهای کوچک و متوسط بشمار می‌رود. لذا سال ۱۹۷۵ در ادامه دادن این فعالیتها، کاملاً مشخص بود. . . . رشته‌پیوسته‌ای از این گروه‌های سران کشورهای غیرمتعهد جهت بنمایش گذاردن معیارهای در ایجاد روابط اقتصادی نزدیک‌تر بین کشورهای در حال توسعه، در ایجاد روح اعتماد به نفس، در تأمین وبکار گرفتن منابع طبیعی موجود در سرزمینهای آنها جهت رفاه مردم خودشان در حدبینه، همچنان وجود داشته‌است" (جینسن، ۱۹۶۶، ص. ۱۷۴). در گروه‌های وزرای خارجه کشورهای غیرمتعهد در لوزاکا (اگوست ۱۹۷۵، با شرکت نمایندگان ۸۳ ملت) بود که این وجه از عدم تعهد مورد توجه دقیقتری قرار گرفت، خواسته‌های اقتصادی نیرومندی‌پروان جنبش رسالترا از آنچه که در ملاقاتهای قبلی شنیده شده بود، بگوش رسید. از اینرو در باره منش کنفرانس آینده کلمبوکه قرار بود سران دولتها و حکومتهای کشورهای غیرمتعهد در آن شرکت جویند، از قبل تصمیماتی اتخاذ شد. قطعاً مه‌لیما برای تقویت وحدت و همبستگی دول غیرمتعهد، به جستجوی نظام اقتصادی تازه‌ای مبادرت ورزید، از جمله "... اولاً" در صدیافتن راه‌حلی برای مسائلی که در زمینه‌های بازرگانی، نقل و انتقال منابع و... برآمد که روی این دولتها اثر می‌گذارند. ثانیاً" همانطور که گروه‌های لیما برجسته نمود، همکاری بین کشورهای در حال توسعه، بخشی جدانشدنی از همکاری اقتصادی بین‌المللی را بوجود می‌آورد" (بهوشان، ۱۹۷۶، ص. ۱۳۵).

فعالیتهای یادشده منجر به برگزاری گروه‌های مانیل شد که طی آن اعلامیه معروف مانیل صادر گردید. این بیانیه کلیه انواع تبعیض، تهدید و اعمال سیاستهای اقتصادی تحمیلی، چه مستقیم و چه غیرمستقیم، بر علیه یک یا گروهی از کشورهای در حال توسعه را نکوهش و طرد کرد. اما نمی‌توان ادعا کرد که چنین دستاوردی یکی از

ثمرات تلاشهای غیرمتعهدها بود، چاهای گردماشی مانیل از کشورهای گونه‌گون جهان سوم با علقه‌ها و روابطی متفاوت، شکل یافته بود.

این بررسی گذرا در واقع تصویری از عدم تعهد و روانه تکاملی آن بدست می‌دهد که افزودن نکته زیر می‌تواند آنرا تکمیل کند. در مطالعات بین‌المللی اخیر و نقطه نظر افراطی درباره این سیاست وجود دارد. نقطه نظر راست‌گرایانه از آن کشورهای غربی بوده که برخی از محققین آنها به این سیاست به مثابه پدیده‌ای می‌نگرند که فاقد تئوری و مشروعیت لازم به عنوان یک سیستم جایگزین است. و برخی دیگر تصور می‌کنند که دول نوپا متمایل به بزرگ‌نمایی قدرت و استقلال خود بوده و از این جریان لذت می‌برند. برای نمونه — بخشهای کوتاهی از این نظریات را که اولی از انگلیس است نقل می‌کنم. "... وقتی ادعا می‌شود عدم تعهد تهدیدی بر علیه غرب و صلح بشمار می‌رود، مشکل بتوان آنرا پذیرفت. عدم تعهد نامطلوب مصلحت‌باری است که رهبران ملل غیرمتعهد به خاطر واقعیت ضعف داخلی خود و به خاطر پیشینه نزدیک کلنیالیستی خویش در قبال دنیای دو قطبی، همگی به یک شیوه عکس‌العمل نشان می‌دهند. غیرمتعهدها در نظر دارند نقش قدرت سومی را در جهان بازی کنند که ملیت‌گرائی و عدم تعهد از مقدم‌ترین موارد مورد علاقه آنهاست. تازه این همه بدین معنی نیست که غیرمتعهدها در برابر شرایط جهانی که این جنبش در دل آن پدید آمده است، واکنشی نشان نداده باشند" (بورتون، ۱۹۶۶، ص ۲۶۰). "... آنها کرارا "تنوع نیروهای را که در کشورهای مختلف بعمل پرداخته و نقطه نظرات گونه‌گون و دکتیرینها را می‌پروانند، درک نکرده‌اند. آنها این نظریه‌آلی را گسترانیده‌اند که نیل به آماجهای خلع سلاح و صلح، بدون تفهیم کامل سرشت برخورد‌های ایده‌ئولوژیک و منافع تاریخی قدرتهای بزرگ عملی است" (شفر، ۱۹۷۰، ص ۳۰).

نقطه نظر چپ گرایان در کشورهای سوسیالیستی است که به شیوه‌ای دیالکتیکی برای سیاست می‌نگرند و آنرا به عنوان آنتی‌تزیگزیرنا پذیرسیاستهای تشکل بلوکهای سیاسی، کلیه شکل‌های کلنیا لیسم، سیاست تعهد و سیاست قدرت می‌بینند. برای نمونه از این شیوه‌نگرش هم دو بخش کوتاه از نظریات یکی از محققین یوگسلاوی رامی ورم. "... کشورهای که یوغ کلنیا لیسم را از گردن خود بدور افکنده اند یقیناً سر آن ندارند که به جای یوغ قبلی، پالهننگ جدید تسلط یک بلوک را به گردن گیرند. به دلیل همین حقیقت ساده که غایتاً "منتجه‌برخی علل تاریخی و سیاسی است، کشورهای نواستقلال نمی‌توانند به فعالیت‌های بیشتر از آنچه که امروزه می‌پردازند، بپردازند. یعنی نمی‌توانند سیاست تعهد در قبال قدرتهای بزرگ را در پیش گیرند. ظهور آنها در صحنه بین‌المللی به عنوان دول مستقل در واقع متکی بر قدرت و خشونت است. کشورهای تازه آزاد شده باید دورانی را در خارج از گروه‌بندیهای سیاسی - نظامی کشورهای بزرگ سرکنند" (پتکوویچ، ۱۹۶۸، صص ۵-۶). و "... نتیجه‌نهایی توسط این دو صغری کبری معین می‌شود: نخست اینکه پلاتفرم سیاست عدم تعهد کلیه اجزاء لازم برای انجام یک مبارزه سیاسی پویا و کارآمد را در دو دم اینک تمام آنچه مورد نیاز است عبسارت از برانگیختن شهادت کافی ترجهت با جراد در آوردن شکل‌های عملی است که به طور موفقیت‌بار در نیل به آنها جاهای عمده عدم تعهد موثر افتد، مانند تحکیم استقلال سیاسی و اقتصادی ملل و تضمین صلح و توسعه مترقیانه با تنظیم موازین روابط ملی و بین‌المللی" (پتکوویچ، ۱۹۶۸، صص ۱۸-۱۷).

تصور می‌رود تصویری که هر دو نقطه نظر چپ و راست در سطح بین‌المللی ارائه می‌دهند، پدیده عدم تعهد را به طور واقع‌گرایانه‌ای نمی‌نمایاند. به جای انجام چنین کاری و اتخاذ نظری علمی، هر یک از آنها سعی در به کرسی نشاندن قضاوت ارزشی خود بر مبنای نقطه نظرهای

ایده نولوژیک خود دارد. نظر دسته اول فقدان تعهدات سیاسی را بیش از حد بزرگ می‌کند. نظر دسته دوم نیز در باره نیروی غیرمتعهدها و نقش آنان در صحنه بین المللی حاضر راه غلومی پیماید. هیچیک از آنها به نیا زمیندیهها و امکانات راستین غیرمتعهدها توجه کافی ندارند. در حالیکه تا واقعیتها را همان طوریکه هستند تشخیص نداداده و نپذیرفته ایم قادر نخواهیم بود که روی آنها، به ویژه روی پدیده های اجتماعی و سیاسی، تاثیر بگذاریم. همچنین به دستاوردهای ذهنی و نظریاتی که مقبول جهان بوده و از وحدت نظر برخوردار باشند، دست نخواهیم یافت.

در روابط جاری بین المللی، عدم تعهد یکی از اجزاء غیر قابل انکار سیستم مستقر بشمار می‌رود. هرچند که کوششهایی در جهت سپردن آن به بونه فراموشی بعمل آمده، تا حدی که آنرا حتی به عنوان یک خرده سیستم هم نپذیرفته اند، ولی عدم تعهد موجودیت دارد و طی چند دهه گذشته روندی تکاملی را پیموده است. البته نباید فراموش شود که تا امروز این جنبش و پیروانش قادر به آفرینش اتحادیه ها و وحدت خاصی نشده اند و لذا نمی‌توانند کارهای عملی معینی را انجام دهند. اما کوششهای آنها در سطح سیاسی به نحو چشمگیری رونق داشته است. از روی نظم و توالی تاریخی دیدارها و کنفرانسهای آنان بسیار موفقیت بار بوده و در جلب اکثر دول نواستقلال که بر تعداد پیروان جنبش عدم تعهد افزوده، پیشرفتهای شایان توجهی داشته اند. دستاوردهای غیرمتعهدها محدود به پروپاگاند و چشمگیرترین آنها عبارت از متمرکز ساختن توجهات روی امور اقتصادی جهان بوده است که می‌تواند نتایج عملی را به دنبال داشته باشد. همچنین آنها آگاهی در میان ملل خود و در میان افکار عمومی جهان، به ویژه در زمینه روابط متقابل اقتصاد سیاسی را توسعه داده اند.

شکلبندی جنبش عدم تعهد از درهم آمیختن دو دسته از عوامل

ناشی می‌شود؛ شرایط داخلی و شرایط خارجی کشورهای جهان سوم . در دسته اول عوامل ، مهمترین مسأله حکومت و نقش آن در رشد و توسعه بین دول نواستقلال بشمار می‌رود . در دسته دوم عوامل نیز کارکرد فشارهای بین المللی که استقلال و تساوی این کشورها را تهدید می‌کند ، مهمترین مسأله است . کارکرد این دو دسته عا مـل عمده و برآیند آنها در حکم علت وجودی این جنبش شناخته می‌شود .

پس از شکل بندی جنبش است که عدم تعهد ویژگیهای خاص و کارکردهایش را در طول روند تکاملی خود پیدا کرده است . یکی از بارزترین مشخصه های آن انجام کوششهایی جهت حفظ منافع اعضا خود بشمار می‌رود . از اینروست که جنبش این برچسب را خورده که فقط منافع خود را در نظر می‌گیرد . اما از جمله کارکردهای خوب آن عبارت بوده از ایجاد و گسترش دادن روحیه اتکاء به خود در بین غیر متعهدها که بسیار درست و موفقیت آمیز بوده است . از نقطه نظر اقتصادی جنبش عدم تعهد توان تشکیل اتحادیه یا وحدتی را نداشته که بـدا نوسیلـه بتواند به طور فیزیکی روی سیستم بین المللی اثر بگذارد . اما جنبش توان آن را دارد که برخی موضوعات قابل اجرا در زمینـه سا زماندهی در مناطق کوچک ، منطقه ای یا ایجاد ترتیبات میان ـ منطقه ای برای همکاریهای اقتصادی نزدیکتر را بشمار برساند .

اکنون بنظر می‌رسد می‌توان تعریفی از بین تعاریف بعمل آمده در باره عدم تعهد را انتخاب کرد که با ماهیت و ویژگیهای این سیاست منطبق باشد . "... دولت غیر متعهد عبارت از دولتی است که هیچ علقه نظامی ، سیاسی یا اقتصادی آنرا به هیچ مرکز قدرتی در خارج از مرزهایش نپیوندد . دولت مزبور تا جاییکه می‌تواند سیاستهای خارجی و داخلی را مستقل از هرگونه ملاحظه اتحادیه ها و رهبران بلوکهای خارجی طرحریزی می‌کند" (سعید ، ۱۹۶۸ ، ص . ۱۲۲) . بدیهی است که یافتن چنین دولتی در دنیای معاصر بعید می‌نماید . اما وقتی تعداد فزاینده اعضا شرکت کنند در کنفرانسهای

غیرمتعهدها را در نظر می‌آوریم چنین می‌نماید که حتماً "نیا زمشترکی جهت آفرینش یک نهاد بین‌المللی نو وجود دارد. هرگاه عدم تعهد را به عنوان پاسخی در مقابل این نیا زمشترک اغلب کشورهای جهان سوم نپذیریم، چنین عدم پذیرشی واقعیت موجود را تغییر نمی‌دهد. عدم تعهد دست کم تا زمانیکه توازن قوا در جهان به صورت کنونی پا برجاست، یک نهاد بین‌المللی بشمار می‌رود که پای در راه یافتن سازمان شایسته خود گذاشته است. و اگر برخی از محققین، سیاستمداران و سیاست‌پیشگان، پیروان عدم تعهد را به خاطر نداشتن تجربه کافی در سیاست‌های بین‌المللی به نقد می‌کشند، بایستی توجه داشته باشند که عدم تعهد در آغاز راه خویش است.

Bhushan. Shashi, Non-Alignment Legacy of NEHRU,
(New Delhi: Rajendra Pravindra Prints, 1976).

Burton, J.W. & others, Nonalignment, (Worcester and London: Friends of peace and International Relations Committee, 1966).

Chopra. Pram, Non-Alignment in the seventies,
(New Delhi: New India Press, 1971).

Edwards. Michael, Asia in the Balance, (London :
C.Nicholls & Company Ltd, 1962).

Jansen.G.H., Afro - Asian and Non-Alignment, (London:
Faber and Faber, 1966).

Khatry. Bahadur Padma, Non-Aligned Foreign Policy,
(Nepal: Publicity Ministry of Panchayat Affairs, 1964).

Laurence W. Martin, Neutrlisim and Nonalignment,
(New York: The Washington center of Foreign Policy

Research, 1962).

Mahafoozur Rahman. Mohammad, The Politics of Non - Alignment, (New Delhi: Associated Publishing House, 1969).

Nyerere. Julius.K, Non-Alignment in the 1970's, (Dar-es-Salaam: Government Printer of TANZANIA, 1970).

Ogley. Roderick, The theory and Practice of Neutrality in the Twentieth Century, (London: C.Tinling Co. Ltd, 1970).

Petkovic. Ranko, Non-Alignment in the Contemporary World, (Beograd-yugoslavia: Review of International Affairs, 1968).

Said.A.B, The African Phenomenon, (Boston: Allyn and Bacon, Inc., 1968).

Shepherd, Jr.G.W, Nonaligned Black Africa, (Lexington, Massachusetts: D.C. Heath and Company, 1970).